

جلوه‌های غیرت در متون عرفانی ادب فارسی (تا قرن هشتم)

مجید فرحانی‌زاده^۱

عباس محمدیان^۲

چکیده

غیرت از اصطلاحات مهم عرفانی است که ملازم مفاهیمی چون محبت و عشق بوده و عبارت از کراهت مشارکت غیر در حق محبوب و محب و محبت است. این پژوهش پس از بیان دیدگاه قرآن و روایات، به واکاوی ریشه‌ها و بررسی سخنان عارفان در خصوص مفهوم غیرت و جنبه‌های مختلف آن در آثار برجسته عرفانی پرداخته است. هدف این پژوهش که با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده، زمینه‌سازی برای فهم و درک درست‌تر مفهوم غیرت در متون صوفیه و بازتاب آن در اشعار عرفانی است. این بررسی ضمن تحلیل مفهوم غیرت از منظر ارتباط خداوند با عالم به نحو عام و نیز با بنده به نحو خاص؛ و همچنین تحلیل ارتباط صفت غیرت با عشق، نشان می‌دهد که کلام برخی از عارفان از شائبه غیرت کونی مبرا بوده و منبعث از ژرفای معرفت الهی و توحیدی است.

واژگان کلیدی: غیرت، عشق، عرفان، محب، محبوب، محبت، معرفت، صوفیه

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری

farhanizadeh.majid@gmail.com

۲- دانشیار دانشگاه حکیم سبزواری

mohammadian@hsu.ac.ir

تاریخ پذیرش

۹۵/۷/۲۸

تاریخ دریافت

۹۵/۲/۲۶

۱- مقدمه

غیرت صوفیانه یکی از مفاهیم کلیدی و اساسی در ادبیات عرفانی می باشد که ذاتا ملازم مفاهیمی چون عشق و محبت است. و آن کراهت عاشق بر مشارکت غیردر حق معشوق و نیز عزم و همت عاشق بر دفع تعلق معشوق، نسبت به غیر است.

اصلی ترین مصداق بارز غیرت در مفهوم عرفانی، حق تعالی است که به عنوان عاشق و معشوق ازلی و با لذات، بر صفت عشق و محبت بر عالم و عالمیان تجلی نموده و از آنجایی که غیرت صفت محبت و از خصوصیات ولوازم آن است؛ لذا حضرت معشوق بر صفت غیرت نیز بر کل عالم متجلی شده و نسبت به عالم غیور است و موجودات نیز بر غیرت وی نسبت به او غیوراند. این نوع غیرت به شکل عام و در مقام تکوین و شأن اجمال تجلی حق، بر صفت رحمانی و محبت واسعة در کل عالم ظاهراست و نیز از دیدگاه و مشرب وحدت وجود قابل تأمل می باشد.

نوعی دیگر از غیرت در مقام تفصیل و شأن خاص، وجود دارد که دارای مصادیقی چون غیرت محب و محبوب و محبت است. این نوع غیرت از جانب حق تعالی به عنوان محبوب ازلی؛ بنا بر تجلی صفت رحیمی اش، بر بندگانی اطلاق می شود که شایستگی و قابلیت محبتی را برای پذیرش عشق الهی دارند و با توجه به صفت محبتی شان، نسبت به حق تعالی غیوراند. البته این صفت با صفت غیرت انسانی که احساسی نسبت به جنس مخالف است، تفاوت دارد. این نوع غیرت انواع مختلفی دارد و از زوایای گوناگونی مورد بحث قرار می گیرد. بنابراین غیرت ریشه ای الهی دارد و منبعث از صفت محبت الهی است و غیرت الهی سابق و برتر از غیرت آدمی است.

مسئله تحقیق:

در بررسی غیرت صوفیانه این صفت هم بر حق تعالی و هم آدمی با کیفیت و شرایطی خاص، اطلاق می گردد؛ در حالی که اشتراک صفت بشری به عنوان صفتی کونی با حق تعالی ذاتاً محال و نیز اتصاف صفت بشری بر حق تعالی با منطق الهی ناسازگار است. بنابراین چگونگی کیفیت اشتراک صفت غیرت در حق تعالی و آدمی و نیز امکان اتصاف صفت بشری بر حق تعالی، بسیار تأمل برانگیز است. از منظر عرفانی این مسئله و تحلیل و

گشودن گره های آن، اهمیت فراوانی برای پژوهش دارد و گویای مبانی بسیار عمیق و لطایف بکر و ناب عرفانی است.

۲) مفهوم غیرت:

غیرت از ریشه "غیر" و مصادر غَیرت، غَیر و غار و غیار، به معنای رشک ورزیدن است، رشکی که مرد نسبت به زن دارد و بالعکس، و واژگان غیران و غیور از صفات آن و به معنای حسود است که استعمال آنها بر مرد و زن مجاز می باشد. (خرمشاهی، ۶۰۲: ۱۳۸۵) و همچنین در اصطلاح صوفیان غیرت، رشک و حمیت بر قطع تعلق محبوب یا محب به غیر است چنان که محب نخواهد محبوب، محبت دیگری را داشته باشد و محبوب نخواهد محب دیگری را دوست بدارد. (شهیدی، ۱۳۷۳، ج ۱۰۴: ۴)

۲-۱) غیرت در قرآن و احادیث:

آنچه خدای را به غیرت توصیف می کند، آن است که او غیور است و هرگز راضی به مشارکت غیر در حق بندگانش نیست. چنان که می فرماید: «قل انما حرم ربی الفواحش ماظهر منها و ما بطن» (اعراف: ۳۳) و نیز در اثبات اتصاف غیرت حق تعالی بر بنده، فرموده رسول خدا (ص) است که: «ان سعدا لعیور و انا اغیرمن سعد والله اغیر منی و من غیرته حرم الفواحش» (ابن عربی، ۴۹۳، ۱۳۸۳)

۲-۲) غیرت در آثار عرفانی کهن:

در رساله قشیری از ابو علی دقاق منقول است که غیرت کراهت مشارکت با غیر است و چون خدای تعالی به غیرت وصف شود بدان معنی است که مشارکت غیر را با خویش نسبت به آنچه حق اوست، در طاعت بنده، نمی پذیرد. (قشیری، ۱۳۸۵: ۴۱۸)

سخن جنید رحمه الله از مقام غیرت بود که هرکس که او را بر چیزی غیرت باشد آن چیز را پنهان دارد. (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۷۳۱)

همچنین خواجه عبدا... انصاری آن را از منازل دانسته و گوید: «غیرت سقوط احتمال از روی دلبستگی، تنگدلی از صبر است در حال آرزومندی.» (انصاری ۱۴۱۷ق: ۱۰۳) و نیز در کتاب صد میدان ضمن توصیف غیرت به مقامات، گوید: «از میدان حرمت، میدان غیرت می آید. غیرت رشک است بر چیزی که غیر آن چیز به جای آن چیز نیست و آن سه چیز است: عمر و دل و وقت...» (انصاری، ۱۳۸۹: ۴۹)

بابا طاهر نیز غیرت را: سقوط صبر از قبول زحمت موانع محبوب (حالی اردبیلی، ۱۳۷۰، ج ۳: ۱) دانسته و غیرت را بر سه مرتبه علم و حقیقت و حق متصف می داند. به عقیده وی غیرت به سبب علم، فعل صالحان است که اعمال را خالص می کنند و فوت شده را تدارک می نمایند و به سبب حقیقت شهود و تجلیات و حالات، فعل سابقان است، که نمی گذارند وقتی از آنها فوت گردد از غیرت، که درجه اهل جذب و متوسطان است، و به سبب حق که نفی حجابات از حق کنند، فعل عارفان است، که پس از غلبه شهود و فنا از آثار وجود، عارف بحق گشته اند. (همان، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۲۱)

عزالدین محمود کاشانی غیرت از لوازم و خصایص محبت می داند. به عقیده وی غیرت کراهت مشارکت غیراست در حق خود، یعنی کراهت شرکت غیر در امر محب و محبوب و محبت. (کاشانی، ۱۳۸۸: ۴۱۴)

۳) غیرت عام الهی:

یکی از ویژگی های غیرت، عمومیت و فراگیری آن است که از جانب حق متعال بر کل عالم و مخلوقات اشتمال دارد و از رحمت و وسعه و رحمانیش نشأت گرفته است. در این بخش ضمن نگرشی جامع و کلی در باره غیرت عاشقانه و نیز خاستگاه غیرت به نحو کلی و تکوینی و در مقام اجمال، به بحث در خصوص نسبت بین غیرت حق تعالی به عنوان خالق با عالم وجود پرداخته می شود.

مستملی بخاری ضمن تأکید بر ملازمت غیرت با محبت، اصل و حقیقت غیرت را منسوب به حق تعالی و آن را متفاوت با غیرت بشری می داند. «الحق غیور... و معنی غیرت حق نه چون غیرت آدمیان باشد، لکن چون حق خود را صفت محبت ثابت کرد و محبت بی غیرت نباشد؛ و شک نیست که محبت او حقیقت است که صفت حق حقیقت باشد؛ و محبت مخلوقان مجاز است.» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۷۸۵)

ابن عربی با تکیه بر نظریه وحدت وجود حق تعالی را از حیث ظهورش، عین اشیاء می داند و نیز عالم و عالمیان عین پرتو وجود حق تعالی و تجلی توصیف می کند. وی در باب وجودات مجازی و ظلی ممکنات گوید:

کَلَّمَا فِي الْكُونِ وَهَمَّ أَوْ خِيَالٍ أَوْ عَكُوسٍ فِي الْمَرَايَا أَوْ ظَلَالٍ

(به نقل از جامی، ۱۳۸۱: ۱۸۱)

جلوه‌های غیرت در متون عرفانی ادب فارسی (تا قرن هشتم) (۸۸-۶۵) ۶۹

همچنین در کتاب فتوحات در خصوص غیرت ذیل دو آیه شریفه: «ما مِن دَابَّةٍ اِلا هُوَ اٰخَذَ ناصِيَتَها» (هود: ۵۶) و «وَلِلّٰهِ خَلْقُكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» (صافات: ۹۶) معتقد است که صفت غیرت بر نسبت‌ها و یا اعمال ممکنات تعلق می‌گیرد، در حالی که کلیه آنها پرتوی تجلی خداوند در عالم و خاص او می‌باشد. از این رو دیگر غیرت نیست که غیرت بدان تعلق گیرد. «دیگر غیرت جایز نیست زیرا متعلق غیرت نسبت‌ها نیست و آنها تمام خاص خداوند و چون تمام نسبت‌ها و اعمال خاص خدا باشد، آنجا دیگر کسی نیست، پس غیرت بر چه کسی واقع می‌شود؟» (ابن عربی، ۱۳۸۴، ج ۷: ۵۰۲)

عطار نیز با تأکید بر مشرب وحدت وجود، عالم و پدیده‌های آن را عین سریان ظهور و پرتو وجود حق می‌داند، لذا به اعتقاد وی غیر حق امری عدمی است و سراب و نمایش می‌نماید گردد و تعلق غیرت حق تنها بر خویش ظاهر می‌گردد:

ای روی در کشیده به بازار آمده خلقی بدین طلسم گرفتار آمده
غیر تو هر چه هست سراب و نمایش است کانجا نه اندک است و نه بسیار آمده
(عطار، ۱۳۸۶: ۸۱۷)

غیری چگونه روی نماید چو هر چه هست عین دگر یکی است سزاوار آمده
(همان: ۸۱۸)

یک عین متفق که جز او ذره ای نبود چون گشت ظاهر این همه اغیار آمده
ای ظاهر تو عاشق و معشوق باطنت مطلوب را که دید طلبکار آمده
(همان: ۸۱۷)

مولوی غیرت را از شاخصه‌های رحمت و اسعه الهی حق بر عموم مخلوقات می‌داند. از نظرگاه وی، غیرت صفتی الهی است و ملازم و مشارک صفت محبت است. از آنجایی که محبت و عشق صفات واجب و ازلی حق تعالی می‌باشند و چنان که حق تعالی به حکم "یحبّهم و یحبّون" نسیم رحمت بر اعیان و مخلوقات گسترانیده؛ لذا غیرت که صفت ذاتی محبت و از خصوصیات آن است بر عالم طنین افکن می‌شود. از طرفی دیگر چون محبت و عشق حق تعالی نسبت به آفریدگانش ذاتا واجب و مقدم است؛ از این رو غیرتش نیز نسبت به آنها وجوب و سبقت ذاتی دارد.

غیرت حق بود و با حق چاره نیست کو دلی کز عشق حق صد پاره نیست

غیرت آن باشد که او غیرت هممست آنکه افزون از بیان و دمدمه است
(مولوی، ۷۲: ۱۳۸۴)

همچنین مولوی غیرت الهی را سابق بر عالم و انتساب اصل غیرت ها را به حق تعالی
می‌داند و اینکه همه موجودات به غیرت او غیوراند؛ می‌گوید:

جمله عالم زان غیور آمد که حق برد در غیرت بر این عالم سبق
او چون جان است و جهان چون کالبد کالبد از جان پذیرد نیک و بد
(همان: ۱۳۸۴)

اصل غیرت ها بدانید از الیه آن خلقان فرع حق بی اشتباه ۱
(همان: ۷۴)

عراقی به تأثیر از مکتب ابن عربی معتقد است که حق تعالی در آینه ی عاشقی و
معشوقی نسبت به عالم – از آن حیث که تجلی اش عین ظهور عالم و عالم عین پرتوی
تجلی او تعالی است – ظاهر شد و نوای معشوقی و عاشقی سرداد. لذا غیرتش اقتضای کرد
که عاشق غیر او را نطلبید و دوست نداشته باشد و غیرت ورزید بر تعلق عاشق بر غیر. ازاین
رو خود را عین اشیاء نمود، تا ممکنات هر چه را که دوست داشته باشند و به هر چه محتاج
شوند، او باشد.

غیرتش غیر در میان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیاء شد
(عراقی، ۱۳۸۴: ب: ۵۴)

از غیرت واجب تعالی است که ظهورش عین اصل هستی هر شیء است تا هر شیء ای در
رجوع به اصلش غیرحق را نخواهد و در شوق به موطنش غیرحق را نطلبید.

هویت الاهی ساری در تمام اشیاء است و اقتضای معبودیت در هر مرتبه ای که ظاهر
است را دارد، لذا حکمش جاری و امرش نافذ می‌گردد. همچنین سریان محبت الهیه در
تمام اشیاء به سریان هویت اوست، ازاین رو هر جا هویت الاهی ساری باشد، محبت الاهی
هم ساری می‌گردد. پس حق در تمام اشیاء و مجالی تجلی می‌نماید تا در تمام مراتب
وجودیه پرستش شود. (خواجوی، ۱۳۸۸: ۱۱۷ و ۱۱۸)

عراقی با ظرافت تمام و هنری شگرف، مضمون غیرت عاشقانه را در مذهب وحدت وجود به
تصویر می‌کشد:

«علی‌الدوم خود با خود عشق می‌بازد و با غیر نپردازد، هر لحظه از روی معشوقی پرده اندازد و هر نفس از راه عاشقی پرده ای آغازد.

عاشقی کو که بشنود آواز؟	عشق در پرده می‌نوازد ساز
هر زمان زخمه ای کند آغاز	هر نفس پرده ای دگر ساز
که شنید این چنین صدای دراز؟	همه عالم صدای نغمه ی اوست

هر زمان به هر زبان راز خود با سمع خود گوید و هر دم به هر گوش سخن خود شنود، هر لحظه به هر دیده حسن خود به نظر خود عرضه کند. هر لمحہ بر هر روی وجود خود را بر مشهود خود جلوه دهد.» (عراقی، ۱۳۸۴ ب: ۴۱)

در این مقام عاشق عین معشوق است. زیرا او را از خود بودی نبود تا عاشق تواند بود. ۲
۴) غیرت خاص:

علاوه بر رحمت و محبتی عام و واسع که خداوند بر مخلوقات خویش مبذول داشته، محبت و رحمتی خاص که اطلاق بر رحمت رحیمی و هدایت خاص است؛ نسبت به بندگان گزیده و خاصان ازلی خویش نیز دارد. از این رو بر صفت ذاتی محبت، بر اولیا و دوستانش تجلی نموده و بندگان را از حجب و متعلقات کونی میرا ساخته و آنان را محب و عاشق و مرید بر مراد خود می‌سازد.

بنابراین غیرت خاص از جانب حق تعالی به عنوان محبوب بر برخی از بندگان گزیده خویش به اعتبار محب بودنشان، اطلاق می‌شود و آن منبعث از تجلی رحیمی الهی است. محبان درگاه حق نیز به واسطه تجلی غیرت الهی بر باطنشان، نسبت به وی غیور می‌باشند. از آنجایی که غیرت صفت ملازم محبت و شرط جدایی ناپذیر سالک محب است، در نتیجه بر صفت غیرت نیز براوتجلی می‌کند و او را متحلی و متلبس به زیور غیرت می‌نماید. از این رو غیرت، صفتی الهی است که بر خلق خاص او متجلی شده و آتصاف صفت حق است به ظهور در خلقش و با غیرت کونی میان خلائق - نسبت به جنس مخالف و غیره - که حاصل از بخل طبیعی و ناشی از نفوس حیوانی به دلیل تنگی ملک و هدف است، و نیز از صفات بهیمی و شهوانی محسوب می‌شود؛ فرق دارد و انتساب چنین صفت کونی بر ساحت حضرت قدس و اولیاء الله، محال است.

پس مقام عزیزان و والهان الهی، مقام بندگان مورد توجه حق تعالی است که صفات بهیمی و کونی در آنها زائل شده و متلبس به اسماء و صفات الهی به واسطه تجلی حق اند. نتیجتاً غیرت صفتی الهی است که به اولیایش نسبت داده شده و در آنها ظاهر می گردد. با توجه به اینکه غیرت ملازم و مصاحب مفاهیمی چون محبت و عشق است - که قبلاً بحث شد- لذا از این دیدگاه مفهوم غیرت به طور کل به سه شکل: غیرت محب و غیرت محبوب و غیرت محبت تقسیم می شود.

۴-۱) غیر محب:

از جمله لوازم محبت حال غیرت است و هیچ محبی نیست، مگر به غیوری و مراد از غیرت محب، حمیت اوست برای طلب قطع توجه و تعلق محبوبش نسبت به غیر. یا حمیت محب بر تعلق غیر، نسبت به محبوبش. یا نسبت مشارکت غیر با محبوبش و یا سبب اطلاع غیر بر محبوب. (کاشانی، ۱۳۸۸: ۴۱۴) و تحقق آن زمانی صورت می پذیرد که از جانب محبوب بر محب التفات و عنایت باشد.

الف) هرگاه محب نشانه های محبت محبوبش را بر شخص مشاهده کند، در حالی که آن شخص بی توجه به رعایت آداب باشد. بنابر این محب بر تعلق و التفات و محبت محبوبش نسبت بدان محل، غیرت می ورزد.

در این خصوص ابن عربی در توصیف غیرت "لله"، آن را به ازای سه معنی اطلاق می کند و در معنای نخست می گوید: «غیرتی در حق است نه به جهت تجاوز از حدود.» (ابن عربی، ۱۳۸۲، ج ۶: ۵۵۱)

و آن در هنگامی است که بنده حق، تجاوز خلق را نسبت به حدی که حق تعالی برایشان مشخص کرده را مشاهده کند؛ در وجودش صفت غیرت لله ایجاد می شود و این غیرتی است که ابن عربی از آن به غیرت "من اجل الله" و "بالله" تعبیر می کند. صفت مزبور به جهت غلبه و ظهور صفات بشری و از برای خودش نیست، بلکه به جهت خداوند است. زیرا می داند که خلائق بندگان حق اند و از خصوصیت بنده، عدم تجاوز از حدودی است که سرور و مولایش مشخص کرده. (همان، ۱۳۸۴، ج ۷: ۴۹۷) و همان طور که قبلاً اشاره شد، فرموده حق تعالی در این باره: «قل انما حرم ربی الفواحش ماظهر منها و ما بطن» (اعراف: ۳۳) به همین موضوع اشاره دارد.

عطار در تذکره الاولیا در شرح احوال شبلی می گوید:

«حالتش بدانجا رسید که آستین پرشکر می کرد و هر کجا کودکی می دید، در دهانش می نهاد که بگو "الله" پس آستین پر درم و دینار کرد و گفت: هر که یک بار الله بگوید، پر زر می کنم. بعد از آن غیرت در او بجنبید. تیغی برکشید که: هر که نام الله برد بدین تیغ سرش بیندازم، گفتند: پیش از این شکر و زر می دادی، اکنون سر می اندازی! گفت: می پنداشتم که ایشان او را از سر حقیقتی و معرفتی یاد می کنند. اکنون معلوم شد از سر غفلت و عادت می گویند و من روا ندارم که بر زبان آلوده او را یاد کنند...» (عطار، ۱۳۸۳: ۶۴۱)

بنما به من که منکر حسن رخ تو کیست
تا دیده اش به کز لک غیرت بر آورم
(حافظ، ۲۲۶: ۱۳۸۱)

ب) نوع دیگری از غیرت محب بر محبوب، حمیت اوست بر نسبت مشارکت غیربامحسوب که به غیرت اخلاص هم تعبیر می شود. در صورتی که محب در انتساب محبت و یاد و احترام به محبوبش، غیر را مشارک بیند و آنگاه همّت کند به از بین بردن این مشارکت، با تعظیم و اخلاصش به محبوب و اینکه اسباب و علل و عوارض مشارکت با محبوب را باقی نگذارد.. (کاشانی، ۱۳۶۱: ۳۹۲)

چنان که درباره سلیمان(ع) نقل است که مهر اسبان چنان وی را مشغول داشت که نماز عصر بر وی فوت گردید. سپس حال غیرت چنان بر وی غلبه نمود تا جایی که بعضی از اسبان را کشت و بعضی را پی کرد.(همان)

وقتی حق تعالی به صفت مراد خود بر بنده تجلی می کند، بنده منقاد محبت حق می شود و حق تعالی شعله محبت را در دل بنده می افروزد و او را از شهوات و خواسته های نفس باز می دارد و مرید، بی اختیار خواستار مراد حق می شود. پس به دفع صفات حیوانی پردازد و تقاضای دیدار محبوب را کند و غیور دچار غیرت و حسرت محرمان شود و درد طلب، بنده طالب را تکیده و خونین دل و پریده سیما سازد. از این رو آتش غیرت هستی مجازی وی را سوزانده، تابان جا که خویشتن را یکدله ساخته و مشارکت ودوبینی از وی دور گردد. سنایی در خصوص نفی و تنزیه هر گونه شریک، در حق محبوب و تقدیسش از زبان محب، گوید:

چو من به آتش غیرت نهاد کعبه بسوزم
 تو از میان دوا برو هزار قبله بسازی
 (سنایی، ۱۰۳۱: ۱۳۶۲)

غیرت محب از این دیدگاه، اخلاص اوست با تمامی قوا که احوال و افعال خویش را در جهت حق و رضای او به کار ببرد و این مطلب موید توحید است.

چنانکه در خصوص شبلی نقل است: «آن وقت که موذن بانگ نمازی کرد و چون اینجا رسید که "اشهد ان محمدا رسول الله" در این مقام، غیرت بر وی غلبه کرد. پس او از غیرت نشان این داد که "لولانک امرتنی الکلمته، ما ذکرت معک غیرک ولکن اذکرها مره اخری فاکون کافرا حقا." گفت: غیر تو با تو یاد نتوان کرد، اما تو چنین فرموده ای که نام محمد، قرین نام تو باشد.» (عین القضاة، ۱۳۸۶: ۳۱۷)

چنان که نقل است از جنید که: «گفت اگر فردا مرا خدای گوید که: «مرا ببین!» نبینم، گویم: «چشم در دوستی، غیر بود و بیگانه؛ و غیرت غیرت مرا از دیدار باز می دارد، که در دنیا بی واسطه چشم می دیدم.» (عطارد، ۱۳۸۳: ۴۵۲؛ نیز ن.ک: هجویری، ۱۳۷۵: ۴۳۰)

به عقیده مولوی عشق در وجود عاشق اکسیری است که دل وی را از تمام تعلقات و دلبستگی های دنیوی دور و بیزار می سازد، تا همه طلب و خواستش به سوی معشوق معطوف گردد؛ به طوری که برای عاشق جز معشوق زیبایی و جلوه ای نیست.

عشق در هنگام استیلا و خشم
 زشت گرداند لطیفان را به چشم
 هر زمرّد را نماید گندنا
 غیرت عشق این بود معنی لا

(مولوی، ۱۳۸۴: ۵۲۱)

ج) گونه ای دیگر از غیرت محب بر محبوب، حمیت اوست بر اطلاع غیر نسبت به محبوب. و آن هنگامی است که محب با محبوبش در مقام "سر" معامله ای باشد و از حضور و الطاف او بهره مند شود؛ لذا نمی خواهد که غیری در این وقت بر محبت او آگاه شود. از این رو این نوع از غیرت "لله" که ابن عربی آن را غیرت ادب می نامد و مختص رسول و بزرگان از اولیاء می داند عبارت از: «غیرتی است که به ازاء کتمان اسرار و ضمائر اطلاق می گردد.» (ابن عربی، ۱۳۸۲، ج ۶: ۵۵۱)

بنابراین اگر حقایق و اسرار الهی بر فردی متجلی و آشکار شود که شایستگی و قابلیت پذیرش آن را نداشته باشد، لاجرم نسبت بدان بی احترام و بی توجه خواهد بود و ارزش

والای آن را درک نمی‌کند و قدرش را نخواهد دانست. بنابراین اخفاء اسرار و حقایق الهی توسط محب و محبوب از غیر، واجب و شایسته است. چنان که حدیث: «لی مع الله وقت لایسعی فیه ملک المقرب ولا نبی مرسل» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳ ج ۲: ۷۷۷) ناظر بر این مسئله می‌باشد. لذا با تکیه بر سخنان برخی از عارفان می‌توان غیرت محب بر اطلاع غیر نسبت محبوب را به تلویح بر غیرت وقت تعبیر نمود. ۳

مستملی این قسم از غیرت را بر مشرب ملامتین تفسیر می‌کند. به اعتقاد وی هر کس را که حق بدو اقبال نماید و به توفیق هم صحبتی با خویش بار دهد، خلق که بندگان حق اند نیز بر وی روی آورند. بدین سبب اقبال خلق بر محب، وی را از حق محجوب گرداند. پس وی به جهت غیرت و از بیم فوت وقت محبوبش، عملی چون فعل مجانین از وی سر می‌زند تا خلق وی را از خویشتن ساقط نموده و فراغت صحبت خدمت حق برایش حاصل گردد. (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۲: ۸۳۰)

د) نوعی غیرت از جانب محب بر محبوبی است که بدو هیچ التفاتی ندارد و این غیرت از سوی محب، در زائل ساختن توجه محبوب از غیر بی اثر است. اما در قطع نظر غیر از محبوب ممکن است که موثر باشد و از منظر عارفان قبیح و ناپسند است. مانند ابلیس که در قطع التفات حق تعالی از آدم هیچ اثر نکرد، اما در قطع توجه و تعلق کسانی که محبوب به آنها تعلق و توجه ندارد، اثرها نموده است. (کاشانی، ۱۳۸۶: ۴۱۴)

این نوع از غیرت که ابن عربی از آن تعبیر به غیرت "علی الله" می‌کند در مقابل غیرت "لله" قرار می‌گیرد و آن را حاصل جهل و عدم معرفت و غیرتی کونی می‌داند. ابن عربی در این خصوص گوید: «این است که انسان بر خدا غیرت می‌ورزد، زیرا غیرت، پرده و پوششی است که غیرت شونده را می‌پوشاند تا به جایی که جز (خودش) به خصوص نزد او کسی نباشد.» (ابن عربی، ۱۳۸۴، ج ۷: ۴۹۷)

در صورتی که سنت الهی خواستار هدایت و ارشاد بندگان و نیز ایجاد محبت و معرفت در دلشان، نسبت به حق تعالی توسط اولیایش است. از این رو فرد متصف به غیرت "علی الله" که صاحب نوعی از غیرت جاهلانه و کونی است، به سبب جهلش این سنت الهی را انکار کرده و می‌پوشاند و نسبت به آنچه که شایسته شأن الهی بوده، جاهل است. (همان)

۷۶ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

از دیر باز در متون صوفیه سخنانی منسوب به شبلی موجود بوده که گرایش ویرا به غیرت علی الله در ذهن متبادر می سازد و نیز این امر زمینه ساز تفسیرهای متفاوتی از عارفان گردیده است.

از جمله سخنان بحث برانگیز که در باب غیرت از شبلی نقل شده از قبیل اینکه او را: «پرسیدند که آسوده کی باشی گفت آنکه که او را هیچ ذاکر نبینم.» (قشیری، ۴۲۰: ۱۳۸۵) به نظر می رسد که غیرت شبلی به جهت حال مشاهده اش، بر ذاکران حق است که از روی غفلت و عدم حرمت، حق تعالی را یاد می کنند، زیرا آن گونه که شأن و حرمت ستایش حق تعالی است، از سوی ذاکران ستایش نشده است؛ لذا با مشاهده چنین صحنه ای در شبلی غیرت ایجاد می شود. ظاهراً این امر نوعی بخل است که با طریق الهی در تعارض می باشد. از این روگرویی از عارفان، غیرت را از صفات اهل بدایت دانسته و معتقد اند که موحد غیر را نبیند و اختیار صفت او نباشد. (همان: ۴۲۱) همچنین ابو عثمان مغربی غیرت را صفات مریدان می داند نه اهل حقائق را. (همان)

با این توضیحات به نظر می آید که سخن شبلی در هنگام آغاز سلوکش بوده و از معرفت پروردگارش محجوب بوده است.

مستملی نیز در خصوص غیرت شبلی گوید: «شبلی رحمه الله مغلوب بود و از خلق مست بود. هیچ خبر نداشت. هر چه می یافت می گفت و مست را در بسیار چیزها معذور دارند که هشیار را ندارند.» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۴، ۱۷۳۱)

ابن عربی در خصوص سخن شبلی دو دیدگاه کلی دارد: نخست اینکه سخن شبلی اگر در اوان سلوک و پیش از آن باشد که خدای را به معرفت عارفان بشناسد؛ لذا سخنش ناشی از جهل بوده و بعضی از آنچه را که شایسته شأن الهی است ندانسته است. اگر چه از آن سخن قصد خیر داشت ولی راهش را نمی دانست. بنا بر این به عقیده ابن عربی: «بر امثال اینان (از اولیا) غیرت «لله» با غیرت «علی الله» پوشیده شده و فرق بین آن دو را ندانسته اند.» (ابن عربی، ۱۳۸۴، ج ۷: ۴۹۷)

از این رو ضمن انتقاد از قشیری گوید: «این غیرت نیست و قشیری اشتباه کرده که چنین سخنی را در باب غیرت از کتابش قرار داده است» (همان).

دوم: اگر سخنش پس از کمال عرفانی و معرفت شهودی باشد: «در باره بزرگان از عارفان است که ذکر همراه با مشاهده، ذکر نیست، پس ناگزیر محجوب خواهد بود، اگر چه خداوند

همنشین ذاکر است - ولی از آن سوی حجاب ذکر- و هر چه که آن سوی حجاب است مطلوب او می باشد، زیرا وی را راحت و آرامش نیست و چون حجاب برداشته شد، مشاهده واقع می گردد و ذکر، به واسطه تجلی مذکور زائل می گردد، از این روی شبلی هنگامی که گفت: هنگامی که او را نبینم آرامش می یابم، لذا درخواست آن را داشت که مشاهده اش از ادراک ذاکران بازش دارد، و یا برای ذاکران درخواست کرد که مقام شهودی که آنان را از ذکر باز می دارد، قرار گیرند، زیرا المومن یحب لآخیه ما یحب لنفسه» (ابن عربی، ۱۳۸۴، ج ۷: ۴۹۸)

با این تحلیل منظور از غیر، خود ذاکرو وجود مجازی و تعیین ممکن ذاکر و ذاکران است که حجاب و مانعی برای مشاهده و رویت حق تعالی می باشد، لذا شبلی از حق تعالی درخواست خرق و دریدن این حجاب را نمود و در صورت اجابت نمودن خداوند، دعای شبلی را، غیرت عارفانه حاصل می آید.

و نیز می گوید: «بر ذوق و مشرب دیگر آنکه او آرامش نمی یابد مگر اینکه مشاهده کند که ذاکر خداست نه عالم کون - اگر حق تعالی زبانش شده باشد، همچنان که گوش و چشم و دستش شده است، در آن صورت آرامش می یابد، زیرا آنکه را که او (تعالی) خویش را به زبان بنده اش ذاکر است، از این روی در آن هنگام آرامش یافت، چون غیر خودش کسی را ندید که او را ذاکر باشد.» (همان) با این تفسیر می توان غیرت شبلی را غیرتی عارفانه و سرشار از معرفتی توحیدی دانست. ۴

۴-۲) غیرت محبوب

اگر چه غیرت صفت محب و خاص وی است و هیچ محبی نیست، مگر به غیوری؛ ولیکن محبوب نیز از وجهی خود محب نیز می باشد. از این روصفت غیرت بدو نیز اطلاق می گردد. چنان که حق تعالی به حکم: « کنت کنز مخفیا فاحبک عن اعرف فخلقت الخلق لکی أعرّف » (لاهیجی، ۱۳۷۸: ۹۵) نسیم رحمت و محبتش را بر ممکنات تاباند. بنابراین او تعالی ذاتاً نخستین عاشق و نخستین معشوق است. بدین سبب ذاتا غیور می باشد و غیرتش از دو جنبه متجلی است: هم عاشقی و هم معشوقی.

وازاین روست که عطار گوید:

گرچه غیرت بردن از عاشق نکوست غیرت معشوق دایم بیش از اوست

(عطار، ۴۱۹:۱۳۸۶)

و نیز حدیث « ان سعدا لعیور و انا اعیور من سعد و الله اعیور منی » (غزالی، ۳۴۸:۱۳۸۶) مبین این مطلب می باشد.

به صورت کلی این نوع غیرت را بر دو گونه می توان توصیف نمود: الف) نخست غیرت محبوب بر تعلق محب با غیراست. غیرتی نشأت گرفته از محبوب که تعلق محب را از غیر قطع می کند. تعلقی که موجب توقف سیر روحانی و باطنی محب و عدم نیل به قرب محبوب می گردد. مانند: دوستی دنیا و تمایلات نفسانی و نعیم اخروی. چنان که خبر ربانی: «اذا اقبلت علی عبد بوجهی کله زویت عنه الدنیا کله» (فیض کاشانی، ۱۴۱۷ق، ج ۳۲۲: ۷) به این موضوع اشاره دارد.

همچنین از سنت حق تعالی بر اولیاء خویش است که وقتی دلشان به غیر حق مشغول شود، از شدت و حدت غیرت، دلپاشان را از تعلق غیر پراکنده و شوریده سازد، تا حب غیر از دلپاشان خارج شود و با کمال اخلاص منقاد توحید حق تعالی شوند.

به عنوان نمونه داستان آدم (ع) وهبوط او از بهشت، از غیرت الهی می باشد، به سبب دل بستگی وی به نعم بهشت و موهبت های آن، و همچنین ابراهیم (ع) که دل بسته فرزند شده بود، از غیرت الهی بود که فرمان به قربانی کردن داده شد.

در شرح احوال فضیل عیاض از عطار نقل شده: «یک روز کودکی چهار ساله در کنار داشت، مگر دهان در وی نهاد چنان که عادت پدران بود. آن کودک گفت: ای پدر مرا دوست داری؟ گفت: دارم، گفت خدای را دوست داری؟ گفت دارم، گفت: دل چند داری؟ گفت: یکی، آنگاه گفت به یک دل دو دوست توان داشت؟ در حال بدانست که آن، نه کودک می گوید، بل، آن تعریفی است به حقیقت. از غیرت حق دست بر زدن گرفت، و توبه کرده و دل از طفل ببرد.» (عطار، ۱۳۸۳: ۱۴۹)

قشیری در باره رابعه نقل نموده که: «رابعه بیمار شد، وی را گفتند سبب تو چیست؟ گفت یک بار در بهشت نگرستم، مرا ادب کرد، فرمان او راست و نیز این گناه نکنم.» (قشیری، ۱۳۸۵: ۴۲۳)

حور و غلمان در ارم او را نمایند بگذرد دیده از غیرت ببوسد دوست را جویان بود (سنایی، ۱۶۹: ۱۳۶۲)

ب) نوع دیگر غیرت محبوب بر محب، حمیتش بر اطلاع غیر از حال محب است. چنان است که محبوب، محب را از نظر اغیار به حجاب غیرت و قباب عزت خود، به حکم «ولیایی تحت قبایی لا یرفهم غیری» (غزالی، ۶۱۷: ۱۳۸۶) پوشانیده تا جزالتفات و توجه او بر محب معطوف نشود. کیفیت این غیرت چون غیرت رجال بر نساء است، چنان که حدیث «لاولیاء عرائس الله فی الارض» (کاشانی، ۴۱۶: ۱۳۸۸) مبتین این موضوع می باشد. چنین است که باطن اولیایش که عروسان بقائد، در مقابل ناملایمات ابتلاء در سرا پرده های قدم مستورو مصون ماند. چنان که فرمود: «واذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لایومنون بالاخره حجاباً مستوراً» (الإسراء: ۴۵)

ابن عربی در اشاره به مرتبه ای دیگر از مراتب غیرت "لله" در زمینه مورد بحث گوید: «غیرت حق است که عبارت از دریغ اوست بر اولیایش و چون آنان خاصان خدا (ضنائین لله) — صاحبان همت — می باشند.» (ابن عربی، ۱۳۸۲، ج ۵۱: ۶)

از غیرت الهی است که باطن اولیاء و خاصانشان را در کنف حفظ خود و در سرا پرده های غیب و غیرتش پوشانیده، لذا شناخته نمی شوند. چنان که پیامبر (ص) فرمود: «ان الله ضنائن من خلقه البسهم للنور الساطع یحییهم فی عافیه و یمیتهم فی عافیه.» (عاملی، ۴۲۲: ۱ ق: ۵۰۵) و این امر هم رحمتی به جهت اولیایش و نیز رحمتی به جهت خلقتش می باشد، زیرا اگر حق تعالی مقام و شان والای اولیایش را برای کسانی که ناگزیر به آزار و اذیت آنها می شوند، آشکار سازد و آنان از جانب او بدانند که ناگزیر باید این جفا و ستم از دست ایشان بر حکم مقدرات بر اولیا الله جاری شود، سپس همان آزار و اذیت ها از آنان در باره ی او تعالی جاری شود. پس این امر بی حرمتی به بارگاه حضرت حق است به جهت عدم بزرگداشت آنچه را که حق متعال بزرگ داشته است.

در حالی که هیچ انسانی قصد دریدن پرده و احترام الهی را در اولیاء و دوستانش ندارد و این امر مستجن و پنهان در سرشت و باطن هر موجودی است و این از غیرت الهی است. به عنوان مثال، مردم به طور کلی بعضی از افراد را ذاتا عزیز و گرامی و محترم می دارند و تصوّر می کنند که این افراد مردان خدا و اولیاء اند و در واقع و نفس الامر چنین نیست؛ در نتیجه مردم فطرتاً موید حقیقت و مفهوم وجود حق تعالی و اولیایش اند، ولی در مصداق و

۸۰ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

تاویل دچار اشتباه می شوند. پس آنان که به اولیاء خدا آزاری می رسانند، نمی دانند که آن آزار و اذیت در واقع نسبت به چه کسانی است.

ابن عربی در این خصوص می گوید: «گر گویی خدای را آزار می رسانند، با اینکه می دانند خداست، در پاسخ آن می گوئیم که آنان آن را نمی دانند که آن آزار و اذیت است، چون ایشان خطا و انحراف را پدیدند و پنداشتند که آن دلیل است، در حالی که در واقع و نفس الامر دلیل نبوده، تمام اینها از جانب حق، در بندگان اموری مقدر است و ناگزیر از وقوعش می باشند.» (ابن عربی، ۱۳۸۳، ج ۷، ۵۰۰-۴۹۹)

پس پوشیدگی خلق از علم به او تعالی و به اولیایش از غیرت الهی و رحمتش نسبت به خلق بوده است و همچنین اعتقاد و کرنش نسبت به حق تعالی و اولیایش در فطرت و نهاد انسانها تا زمانی که تاویل و تعیین و مشخص نشده باشند، وجود دارد. مولوی در این باره گوید:

آن سلیمان پیش جمله حاضر است لیک غیرت چشم بند وساحر است
(مولوی، ۱۳۸۴: ۳۰۱)

غیرت جلالی محبوب بر افشاء اسرار محب:

در واقع اسراری از معشوق در دل عاشق به ودیعه قرار گرفته و شرط عاشقی اخفاء سرّ محبوب و کتمان آن در نزد اغیار است. همچنین افشاء سرّ محبوب صمصام غیرت او را بر جان و دل محب، به همراه دارد.

سنایی نیز در این باره گوید:

هر آنکه شربت سبحانی و انالالحق خورد به تیغ غیرت او کشته در هزار قتال
(سنایی، ۱۳۶۲: ۳۵۱)

همچنین عطار در این خصوص گوید:

سلطان غیرت او خون همه عزیزان بر خاک اگر بریزد بس خوار می نماید
(عطار، ۱۳۸۸: ۲۹۶)

وگر از راز او رمزی بگویم ز غیرت بر سر دارم فرستد
(همان: ۱۲۵)

جلوه‌های غیرت در متون عرفانی ادب فارسی (تا قرن هشتم) (۸۸-۶۵) ۸۱

در کشف سرّ عشقت گردنکشان دین را
سلطان غیرت تو بر خاک خوابانیده
(همان، ۴۲۸)

وعراقی نیز:

عراقی خواهد گفت: انا الحق، این زمان
بر سر دارش ز غیرت ناگهان خواهیم کرد
(عراقی، ۱۳۸۴ الف: ۷۹)

همین طور حافظ گوید:

غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید
کز کجا سرغمش در دهن عام افتاد
(حافظ، ۱۳۸۱: ۷۶)

ج) نوع دیگری از غیرت الهی است بر غیر محبش اطلاق می شود. یعنی محبی که حضرت محبوب، محبش نباشد و بدو التفات ننماید، اطلاق می شود و آن چون پرده ای می باشد که رخسار محبوب و جمالش را از نامحرمان و اغیار می پوشاند.

ای در حجاب عزت پنهان شدی ز غیرت
نادیده گرد کویت مردان کار دیده
(عطار، ۱۳۸۸: ۷۳۲)

و نیز این گونه از غیرت، تیغ برآنی است که جانهای مدعیان و مغرورانی که خود را بایسته و شایسته محبت الهی می دانند، را می ستاند.

غیرت من بر سر تو دور باش
می زند کی خس از این جا دور باش
(مولوی، ۱۳۸۴: ۲۳۹)

و این مدعا چنین توصیف شده:

تا جمالت را نبیند بی نقاب انقلاب
برخ از غیرت ردای جاودان انداخته
(عراقی، ۱۳۸۴ الف: ۲۷۹)

کم زند تا لاف توحید تو هر کس غیرت
بر سر دار ملامت ریسمان انداخته
(همان، ۲۸۱)

حافظ نیز بنا بر سنت عارفان، در غزلی دلنشین، ضمن اشاره به قابلیت آدم جهت پذیرش امانت عشق، غیرت جلالی حق را سبب دور ساختن نامحرم و غیر محب می داند.

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
جلوه ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت
عین آتش شد از این غیرت و برآدم زد

عقل می خواست کزان شعله چراغ افروزد برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد
مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد
(حافظ، ۱۳۸۵:۲۹۶)

۴-۳) غیرت محبت:

غیرت از خصوصیات محبان و توصیف ذاتی محب است اما وجود صفت غیرت به واسطه محبت است؛ به طوری که با عدم وجود محبت، محب فاقد غیرت می باشد. از آنجاییکه قیام یک صفت به دو ذات محال است. پس محال می باشد که صفت غیرت بر دو ذات یعنی محب و محبت قائم باشد. در نتیجه محبت قائم به ذات است و در اصالت و تقدّم از محب اولی تراست و محب قائم بدو می باشد. محبی و محبوبی دو اعتبارند که عارض ذات محبت گشته و محبت، حلقه اتصال میان محب و محبوب است.

تا زمانی که محب به کلی روی به محبت نیاورد و محبوبش غیرمحبت باشد، هنوز روی در نصیب خود دارد و هنوز فراق و جدایی میان او و محبوبش از میان نرفته و او محب حقیقی نیست. (کاشانی، ۱۳۸۸:۴۱۴)

جنید در این خصوص گوید: «به محبت خدای به خدای نتوان رسید تا به جان خویش در راه او سخاوت نکنی.» (عطار، ۱۳۸۳:۴۷۳)

بنابراین به اعتقاد جمهور عارفان عشق هستی سوز و خانمان برانداز است. همچنین ادعای عشق دلیل بقاء هستی است. بنابراین کسی که ادعای محبت کند، به خطا پوییده، زیرا حضرت عشق غیور است و غیرت عشق اقتضاء آن دارد که بجز او احدی و تعلقی در عاشق باقی نماند، و بکلی در آتش عشق بسوزد. (حالی اردبیلی، ۱۳۷۰، ج ۱:۱۱۵)

از نگاه عطار شعله های غیرت محبت، کلیه تعلقات دنیوی و صفات بشری را در وجود محب می سوزاند تا جایی از انانیتش جز خاکستری باقی نمی ماند و با فنای عاشق در معشوق و ایثار و جانبازی وی در محبت محبوب، بقای محبت اثبات می شود. ۵.

بحلی خواستم چو خونم ریخت واو ز غیرت نمی کند بحلم

(عطار، ۱۳۸۸:۳۳۳)

تا زما ذره ای همی ماند تو ز غیرت جمال نمایی

جلوه‌های غیرت در متون عرفانی ادب فارسی (تا قرن هشتم) (۸۸-۶۵) ۸۳

(همان، ۴۸۴)

نیست از خشک و ترم در دست جز خاکستری

کاتش غیرت در آمد خشک و تر یکسر بسوخت

(همان، ۵۱)

همچنین عزالدین محمود کاشانی در مفهوم غیرت محبت و اتحاد می گوید:

ای دوست میان ما جدایی تا کی؟ چون من توام این منی و مایی تا کی؟

با غیرت تو مجال گیری چو نماند پس در نظر این غیرنمایی تا کی؟

و نیز:

تاتویی در میانه خالی نیست چهره وحدت از میان شکی

گر حجاب خودی براندازی عشق و معشوق و عاشق است یکی

(کاشانی، ۱۳۸۸: ۱۵)

به عقیده وی وقتی محب پیوسته از سر تسلیم در بارگاه محبت روی به سجود آورد و محبت را قبله خویش سازد، آنگاه محب و محبت و محبوب یکی خواهد شد و رسم بیگانگی از میان خواهد رفت. این حال را نتیجه غیرت محبت گویند که روی او را از ماسوا بگرداند و در قبله خویش آورد و از قید محبوب خارجی اش رها سازد. سپس اتحاد به وجود می آید و ذات محبت و محب و محبوب در این مقام هر سه یکی خواهد شد.

در این باره عراقی گوید:

معشوق و عشق و عاشق هر سه یکی است اینجا

چون وصل در ننگجد هجران چه کار آید

(عراقی، ۱۳۸۴ ب: ۵۰)

وقتی طالب عشق در طلب معشوق گام فرا می نهد، فروغ خورشید جمال معشوق در دل عاشق بیشتر می شود، لذا عاشق حسن روی معشوق را بیشتر مشاهده خواهد کرد و عشق معشوق در دل عاشق بیشتر خواهد شد و بدین عشق هستی عاشق در معشوق فانی می شود و عاشق از خودی خود بیرون آمده و معشوق بدو نزدیک تر می شود.

۵) نتیجه:

بررسی ریشه های غیرت حاکی از این است که این صفت ریشه ای ازلی دارد و منبعث از صفت محبت الهی است. از آنجایی که محبت الهی از جانب حضرت حق به عنوان معشوق ازلی، بر کل عالم سریان دارد؛ لذا صفت غیرت نیز که ملازم محبت الهی است، به تبع آن در عالم ساری و جاری است. بنابراین صفت غیرت اصالتاً بر حق تعالی بر می گردد، زیرا وی ذاتاً اولین معشوق و عاشق است و در نتیجه غیور می باشد. به طور کلی صفت مذکور از دو جنبه دارای اهمیت است: اول اینکه غیرت از جانب حق تعالی به صورت عام و در مقام تکوین بر صفت رحمت و محبت در کل عالم متجلی است و کل عالم بر غیرت او غیوراند. دوم اینکه این صفت از جانب حق به عنوان محبوب در مقام تفصیل و شأنی خاص، بر بندگان برگزیده اش به عنوان محب ظهور دارد. همچنین محبتان درگاهش نیز به توسط تجلی این صفت الهی در باطنشان، نسبت به او تعالی غیوراند. بنابراین بنده برگزیده حق، متصف به صفت غیرت الهی است؛ به نحوی که این اتصاف از جانب محبوب بوده و صفات کونی و بشری محب از وی زائل گردیده است. نتیجتاً محبتی که متجلی به صفت غیرت الهی است، غیرتش ظاهراً از جانب حق و بر حق تعالی بر می گردد و همچنین با غیرت حاصل از صفتی کونی و حیوانی در آدمی زاد که حاصل از بخل طبیعی و تنگی ملک وی است؛ در اساس و بنیاد تفاوت دارد.

پی نوشت:

۱- غیرت حق بر مثل گندم بود / کاه خرمن غیرت مردم بود (مولوی، ۱۳۸۴: ۷۴)

۲- چنان که حسین بن منصور حلاج گوید:

سبحان من اظهر ناسوته/ سر سنا لاهوته الثاقب

ثم بدا فی خلقه ظاهراً/ فی صوره الاکل و الشارب (ابن عربی، ۱۳۸۲: ۱۶۹)

۳- زیرا در توصیف وقت به اصولی اشاره می شود که عیناً جزو مبانی و ضروریات غیرت محب محبوب بر اطلاع غیر است. به عنوان نمونه شبلی در معنای غیرت گوید: «غیرت دو

گونه است. یکی بشری و دیگر خدایی. غیرت بشری آدم‌ها را در برمی‌گیرد و غیرت خدایی وقت را که جز در راه او نباید به کار گرفته شود. (سرآج، ۱۳۸۸: ۲۶۴ و ۲۶۵)

هجویری در شرح مفهوم وقت معتقد است: «وقت آن بود که بنده بدان از ماضی و مستقبل فارغ شود، چنان که واردی از حق به دل وی پیوندد و سروری را در آن مجتمع گرداند، چنان که اندر کشف آن نه از ماضی یاد آید و نه از مستقبل. پس همه خلق را اندرین دست نرسد و نداند که سابقت بر چه رفت و عاقبت بر چه خواهد بود.» (هجویری، ۱۳۷۵: ۴۸۰) و نیز عین القضاة در شرح کلمات باباطاهر گوید: «فواعد اوقات متعلق به سه امر است: حفظ وقت، شرط وقت و کتمان وقت. حفظ وقت از مداخلت شیطان و نفس، و شرط وقت که حفظ ادب باشد و کتمان وقت که پنهان داشتن حال است از اغیار.» (عین القضاة همدانی، ۱۳۲۸ق: ۱۳۴)

همان طور که مشاهده می‌شود، در نمونه اول از توصیف وقت، به فارغ بودن از ماضی و مستقبل و کلاً اغیار اشاره دارد و عنایتی از سوی حق تعالی بر بنده بذل می‌شود و محب مورد عنایت و توجه خاص محبوبش می‌باشد که اینها شواهدی هستند که عیناً از واجبات و اصول غیرت محب محبوب، بر اطلاع غیر نسبت به محبوب می‌باشند و نیز در نمونه بعدی از توصیف وقت، حفظ ادب و کتمان وقت که حال محب را از اغیار پنهان می‌دارد نیز با مقوله ابن عربی، در خصوص غیرت محب محبوب بر اطلاع غیر، مطابقت و همگونی دارد.

۴- چنان که حدیث قدسی: «لا یزال العبد یتقرب الیّ با النوافل حتی احبه، فاذا احبته کنت سعمه و بصره...» (غزالی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۵۳۰) ناظر بر این امر می‌باشد.

۵- عراقی این لطیفه عرفانی را به زیبایی به تصویر می‌کشد:

از صفای می و لطافت جام/ درهم آمیخت رنگ جام و مدام

همه جام است و نیست گویی می / یا مدام است و نیست گویی جام

تا هوا رنگ آفتاب گرفت/ رخت برداشت از میانه ظلام

روز و شب با هم آشتی کردند/ کار عالم از آن گرفت نظام (عراقی، ۱۳۸۴ الف:

۱۲۵ و ۱۲۶)

۶- "من تقرب الی باعاً اهرول الیه" و رسم بیگانگی و دویی چشم احوال بر خواهد افتاد.

۸۶ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

بعد از این طالب مطلوب شود و عاشق، معشوق و غیرت الاهی اشاره دارد که: "من احببته
قتلته، من قتلته فعلی دیته، ومن علی دیته آنادیته"

کتاب‌نامه

- ابن عربی، محی‌الدین. ۱۳۸۲. فتوحات مکیه. جلد ۶ و ۷. ترجمه محمدخواجهوی. تهران: مولا
- انصاری، خواجه عبدالله. ۱۴۱۷ ق. منازل السائرین. به تصحیح علی شیروانی. تهران: دارالعلم.
- ،-----، ۱۳۸۸. صدمیدان. به اهتمام قاسم انصاری. تهران: طهوری.
- جامی، نورالدین عبد الرحمان. ۱۳۸۱. نقد النصوص، مقدمه و تصحیح و تعلیقات ویلیام چیتیک. چاپ دوم. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. ۱۳۸۱. دیوان حافظ. به اهتمام قزوینی و غنی. چاپ هشتم. تهران: زوآر.
- حالی اردبیلی، میرزا محسن. ۱۳۷۰. مقامات عارفان ترجمه و شرح کلمات باباطاهر. چاپ دوم. تهران: کتابخانه مستوفی.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین. ۱۳۸۵. حافظ‌نامه. چاپ دهم. تهران: علمی و فرهنگی.
- خواجهوی، محمد. ۱۳۸۸. رساله وجودیه. تهران: مولا.
- سراج طوسی، ابونصر. ۱۳۸۸. اللمع فی التصوف. ترجمه محبتی. چاپ دوم. تهران: اساطیر.
- سنایی، مجدود بن آدم. ۱۳۶۲. دیوان اشعار. به اهتمام مدرس رضوی. تهران: کتابخانه سنایی.
- شهیدی: سید جعفر. ۱۳۷۰. شرح مثنوی شهیدی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- عراقی، فخرالدین. ۱۳۸۴ الف. دیوان اشعار. تصحیح م. درویش. تهران: جاوید.
- ،-----، ۱۳۸۴ ب. لمعات. تصحیح محمدخواجهوی. چاپ سوم. تهران: مولا.
- عطار نیشابوری، ابراهیم. ۱۳۸۳. تذکره الاولیاء. به اهتمام ع- روح بخشان، چاپ دوم. تهران: اساطیر.
- ،-----، ۱۳۸۶. مصیبت‌نامه، مقدمه و تصحیح و تعلیق محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- ،-----، ۱۳۸۸. دیوان اشعار. به کوشش عبد الله اکبریان راد. چاپ اول. تهران: الهام.

۸۸ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

غزالی، ابو حامد محمد. ۱۳۸۶. *ترجمه احیاء علوم الدین*. ترجمه مؤید الدین خوارزمی. مصحح: حسین خدیو جم. چاپ ششم. تهران: نشر علمی و فرهنگی.

قشیری، ابوعلی حسن بن احمد. ۱۳۸۵. *ترجمه رساله قشیری*. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. چاپ نهم. تهران: علمی و فرهنگی.

کاشانی، عزالدین محمود. ۱۳۸۸. *مصباح الهدایه*. تصحیح جلال همایی. چاپ نهم. تهران: هما.

مستملی بخاری، اسماعیل. ۱۳۶۳. *شرح التعرف لمذهب التصوف*. تصحیح محمد روشن. نوبت اول. تهران: انتشارات اساطیر.

مولوی، جلال الدین محمد. ۱۳۸۴. *مثنوی*. تصحیح توفیق سبحانی. چاپ پنجم. تهران: روزنه.

هجویری، ابو الحسن علی. ۱۳۷۵. *کشف المحجوب*، تصحیح: و- ژوکوفسکی / والننتین آلکسی یریچ. تهران: طهوری.